

منبع :

نشریه الکترونیکی رخداد

تاریخ از منظر قرآن

علامه طباطبایی

المیزان ج ۲ ص ۴۶۳

نویسنده: علامه طباطبایی

کلمه "تاریخ" بر وزن "تعریف" مصدر و به معنای شناختن حوادث و علت و زمان پدید آمدن آن است، و اصطلاحاً به معنای باستان‌شناسی و طبقات الارض نیز استعمال می‌شود، و گفتار ما در معنای لغوی آن یعنی تاریخ نقلی است و تاریخ نقلی عبارت است از ضبط حوادث کلی و جزئی، و نیز نقل آن و گفتگو پیرامون آن.

باید دانست که بشر از قدیم‌ترین عهد زندگی و زمان وجودش در زمین به ضبط حوادث اهمیت می‌داده، و تا آنجا که ما می‌دانیم در هر عصری از اعصار عده‌ای دیگر هم یا به ذهن می‌سپرده‌اند، و یا یادداشت نموده و یا کتاب تالیف می‌کرده‌اند، و عده‌ای دیگر هم آنچه را که آنان ضبط کرده بودند دست‌به‌دست می‌گرداندند، و پیوسته انسان در جهات مختلف زندگی خود از تاریخ استفاده می‌کرده، یا در طرز تشکیل اجتماع از تاریخ الگو بر می‌گزیده، و یا از سرگذشت گذشتگان عبرت می‌گرفته، و یا داستان‌سرایی می‌کرده، و یا با نقل آن شوخی و تفریح می‌کرده، و یا در مسائل سیاسی، اقتصادی، صنعتی و یا غیر آن مورد استفاده قرار می‌داده‌اند.

لیکن فن تاریخ با این همه شرافت و منافع که دارد، همواره ملعبه دو عامل فساد بوده، و از این به بعد هم خواهد بود، و این دو عامل تاریخ را از صحت طبع، و صدق بیان به سوی باطل و دروغ منحرف کرده است.

دو عامل مهم همواره در فن تاریخ دخالت کرده و موجب فساد و بی اعتباری آن گشته‌اند

عامل اول: حکومت‌های خودکامه‌ای بوده که به حکم خودکامگی و داشتن قوه و قدرت، هر چیزی که به نفعش تمام می‌شد، اشاعه می‌داده است، (هر چند دروغ محض می‌بود) و هر چه را که به ضررش تمام می‌شده، با اعمال قدرت، جلوی اشاعه آن را می‌گرفته است، (هر چند که صدق محض می‌بود) و یا آن را به صورتی اشاعه می‌داد که باز به نفعش تمام شود، و این چیزی نیست که کسی در آن تردید داشته باشد (اصلاً اقتضای خودکامگی همین است و همواره به چشم خود می‌بینیم) که اینگونه حکومت‌ها باطل و دروغ را به لباس حق و صدق در می‌آورند، و به خورد مردم می‌دهند علتش هم این است که انسان چه فرد فردش و چه مجتمعی، بر این فطرت مفطور شده و به هر جور که ممکن باشد منافع را به سوی خود جلب نموده، و ضررها را از خود دفع می‌کند، و کسی که کمترین شعوری داشته

باشد و بتواند اوضاع حاضر عصر خود را درك نموده و در تاریخ امت‌های گذشته و حتی امت‌های خیلی دور نظر بیفکند، این حقیقت را می‌بیند.

عامل دوم: متهم بودن بینندگان و شنوندگان حوادث و مطالب تاریخی، و نیز آن کسانی است که از ایشان نقل می‌کنند، و یا در کتاب خود می‌آورند، و چون ما می‌دانیم که این دو طایفه، خالی از احساسات باطنی و یا تعصب‌های قومی نیستند، و در آنچه که تحمل می‌کنند و یا در باره آن داوری می‌نمایند حب و بغض و یا تعصب‌های درونی را دخالت می‌دهند، برای اینکه حاملین اخبار در گذشته، با در نظر گرفتن اینکه حکومت در اعصار ایشان حکومت دین بوده، و قهرا خود آنان متدین به یکی از ادیان و مذاهب بوده‌اند، و احساسات مذهبی و تعصبات قومی در ایشان شدید بوده، قهرا اخبار تاریخی آنان از آن جهت که يك حدی از آن به احکام دین بر می‌خورده، مشوب با آن احساسات و تعصبات بوده است.

همچنانکه امروزه به چشم خود می‌بینیم احساسات و تعصب‌های شدیدی که مردم مادی نسبت به آزادی در شهوات و هواهای نفسانی و علیه دین و عقل دارند باعث شده که خبرنگاران امروز آن تعصب‌ها را در اخباری که می‌دهند و یا می‌نویسند دخالت دهند، همانطور که گذشتگان در آنچه ضبط کرده و نقل نموده‌اند، دخالت داده‌اند.

و از اینجا است که می‌بینی هیچ نویسنده‌ای که متدین به دینی و مذهبی است در کتاب خود و گردآوری‌هایش خبری که مخالف و بر ضرر مذهبش باشد نیاورده، پس اهل هر مذهب هر چه در باره مذهبش نوشته موافق با اصول مذهب خود بوده همچنانکه امروز هم هیچ گفتاری تاریخی در نوشته‌های مادیین نمی‌بینی، مگر اینکه از جهتی و به وجهی مذهب مادیت او را تایید می‌کند.

عوامل دیگری که در گذشته و در عصر حاضر موجب بد گمانی به تاریخ نقلی شده‌اند

از آن دو عامل گذشته، عواملی دیگر هست که باعث فساد و بی‌اعتباری تاریخ شده، از آن جمله یکی نبودن وسائل گرفتن خبر، و دیدن واقعه، و ضبط و نقل آن برای دیگران، و تالیف کتابی در باره آن، و حفظ و نگهداری آن کتاب از پوسیدن و دگرگونی و گم شدن، بوده است، و این عوامل هر چند امروز در بین نیست (و در این عصر به آسانی می‌توان اخبار آن طرف دنیا را در این طرف گرفت، و حتی با چشم دید، و آن را به سهولت ضبط نمود، و به وسیله رسانه‌های گروهی انتشار داد، و در اسرع وقت چاپ نموده و در کتابخانه‌های مدرن از پوسیدن و دگرگونی و گم شدن حفظش کرد) چون شهرها به هم نزدیک شده و وسائل ارتباط بسیار و نقل و انتقال و تحول آسان گشته، لیکن بلای تاریخ، از جهتی دیگر عمومی شده، و آن مساله سیاست است، که در تمامی شؤون زندگی انسان مداخله می‌کند، و چرخ دنیای امروز بر محور سیاست (که خود فنی از فنون شده است) دور می‌زند، و با تحول آن، همه اخبار دنیا ناگهان از حالی به حالی می‌شود و این خود عاملی بزرگ و دردی بی درمان است که آدمی را نسبت به تاریخ بدگمان می‌سازد، حتی تاریخ را به سقوط تهدید می‌کند.

وجود نواقص و یا به عبارتی دیگر، نواقصی که برای تاریخ نقلی شمردیم علت عمده بی‌اعتنائی علمای امروز نسبت به تاریخ است، و باعث شده که دانشمندان بطور کلی از تاریخ نقلی دوری نموده به تاریخ زمینی (یعنی

باستان‌شناسی) روی آوردند و این علم هر چند از پاره‌ای اشکالات که در کار تاریخ نقلی بود سالم و به دور است مثلاً دستخوش مداخلات حکومت‌ها نشده، و لیکن از بقیه اشکالات خالی نیست، برای اینکه این دانشمندان نیز دارای احساسات و تعصب‌هایی هستند، اینها نیز تحت تاثیر سیاست‌ها قرار می‌گیرند، پس آنچه که از اسرار باستان‌شناسی خود افشا می‌کنند نمی‌تواند مورد اعتماد قرار گیرد، ممکن است در آنچه افشا می‌کنند و در آنچه کتمان می‌نمایند و تغییر و تبدیل می‌دهند، اعمال سیاست کنند، یعنی چیزی را افشا کنند که واقعیت نداشته باشد، و چیزهایی را که واقعیت دارد کتمان نمایند، و یا در آن تغییر و تبدیلی بدهند.

این بود حال تاریخ و عوامل متعددی که از جهات مختلف، آن را تباه کرده و تا ابد هم قابل اصلاح نیست.

بنابر این چنین تاریخی که حال و وصفش را دیدی، نمی‌تواند با قرآن کریم در داستان‌هایی که نقل می‌کند مقابله کند، برای اینکه قرآن کریم وحی الهی و منزّه از خطا و مبرای از دروغ است، پس تاریخ نمی‌تواند با آن معارضه کند، چون تاریخ هیچ پشتوانه‌ای برای ایمنی از دروغ و خطا ندارد، بلکه همانطور که دیدید دستخوش عوامل کذب و خطا است.

امتیاز و اعتبار داستان‌هایی که در قرآن آمده نسبت به عهدین و کتب تاریخ

پس اگر می‌بینیم اغلب داستان‌های قرآنی (نظیر داستان مورد بحث یعنی قصه طالوت)، مخالف با نقلی است که در کتب عهدین (تورات و انجیل) است، نباید در صحت آنچه که در قرآن آمده شك کنیم، برای اینکه کتب عهدین، چیزی زائد بر تواریخ معمولی نیست و مانند سایر تواریخ، از دستبرد عوامل بالا، دور نمانده بلکه آن نیز ملعبه آن عوامل قرار گرفته است، علاوه بر اینکه سراینده داستان صموئیل و شارل به نقل کتب عهدین، معلوم نیست که کیست و به هر حال ما اعتنائی به مخالفت تاریخ و مخصوصاً عهدین، با آنچه که در قرآن آمده نداریم، پس تنها قرآن کریم کلام حق و از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است.

از این نیز که بگذریم، قرآن اصلاً کتاب تاریخ نیست و منظورش از نقل داستان‌های خود قصه‌سرایی مانند کتب تاریخ و بیان تاریخ و سرگذشت نیست، بلکه کلامی است الهی که در قالب وحی ریخته شده، و منظور آن هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راه‌های سلامت است، و به همین جهت است که می‌بینیم هیچ قصه‌ای را با تمام جزئیات آن نقل نکرده، و از هر داستان، آن نکات متفرقه که مایه عبرت و تامل و دقت است و یا آموزنده حکمت و موعظه‌ای است و یا سودی دیگر از این قبیل دارد، نقل می‌کند همچنانکه در داستان مورد بحث، یعنی قصه طالوت و جالوت، این معنا کاملاً به چشم می‌خورد، در آغاز می‌فرماید: "لم تر الی الملا من بنی اسرائیل" آنگاه بقیه جزئیات را رها کرده و می‌فرماید: "و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً..." باز بقیه مطالب را مسکوت گذاشته می‌فرماید: "و قال لهم نبیهم ان آیه ملکه..."، آنگاه می‌فرماید: "فلما فصل طالوت..."، بعداً جزئیات مربوط به داوود را رها نموده و می‌فرماید: "و لما برزوا لجالوت...".

و کاملاً پیدا است که اگر می‌خواست این جمله‌ها را به یکدیگر متصل کند، داستانی طولانی می‌شد، و ما در گذشته هم آنجا که داستان گاو بنی اسرائیل را در سوره بقره تفسیر کردیم، خواننده را به این نکته توجه دادیم و این نکته در تمامی داستان‌هایی که در قرآن آمده، مشهود است و اختصاصی به يك داستان و دو داستان ندارد، بلکه بطور کلی از

هر داستان آن قسمت‌های برجسته‌اش را که آموزنده حکمتی یا موعظه‌ای و یا سنتی از سنت‌های الهیه است که در امت‌های گذشته جاری شده نقل می‌کند، همچنانکه این معنا را در داستان حضرت یوسف ع تذکر داده و می‌فرماید: "لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب"^(۱) و نیز می‌فرماید: "يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين من قبلكم"^(۲) و نیز فرموده: "قد خلت من قبلكم سنن فسيروا في الارض فانظروا كيف كان عاقبة المكذبين، هذا بيان للناس و هدى و موعظة للمتقين"^(۳) و آیاتی دیگر از این قبیل.

پی‌نوشت‌ها:

(۱) به راستی در داستان ایشان عبرتی است برای خردمندان. "سوره یوسف، آیه ۱۱۱"

(۲) خدا می‌خواهد شما را به سنت‌هایی که در امت‌های قبل از شما جریان داشته، هدایت کند. "سوره نساء، آیه ۲۶"

(۳) قبل از شما سنت‌هایی جریان یافته، پس در زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده، این قرآن بیانی است برای مردم و هدایت و موعظه‌ای برای مردم با تقوا. "سوره آل عمران، آیه ۱۲۸"